

دودلی میان وظیفه خانوادگی و حضور در اربعین

ساعت ۹ شب که هیاهوی زائران در خیابان های نجف به اوج می رسد، صدای خش خش منظم جاروی آقارحیم در شارع امام علی^(ع) بلند می شود. او از ساعت ۲۱ تا ۶، با هر حرکت جارو، نگاهی به گنبد طلایی می اندازد و زیر لب می گوید: «دمت گرم آقا که من را طلبیدی».

داستان طلبیده شدن رحیم جعفری، از میان یک انتخاب دشوار گذشت. روزهایی که پدر همسرش در میانه یک بیماری سخت بود، او میان وظیفه خانوادگی و دعوت به مراسم اربعین مردد ماند. رحیم زائر اولی است و سال ها برای این سفر چشم انتظار کشیده بود، اما با خودش می گفت اگر بیاید و برای پدر همسرش اتفاقی بیفتد، خانواده اش کم توقعی شان می شود. همین دل نگرانی ها باعث شده بود در پی انصراف از این سفر باشد، اما پدر همسرش او را صدا می زند و می گوید: این وصیت من به تو؛ هراتفاقی هم که افتاد، باید برای خدمت به زائران اباعبدالله^(ع) به سفر اربعین بروی.

با این حال، ته دل رحیم صاف نبود و سرانجام آنچه نمی خواست، روی داد؛ پدر همسرش فوت کرد و روز خاک سپاری او مصادف شد با تاریخ بلیت سفر اربعین. رحیم دل توی دلش نبود که از شهرداری با او تماس گرفتند و گفتند سفت دو روز عقب افتاده است. با شنیدن این خبر مطمئن شد که امام حسین^(ع) او را طلبیده است. این طوری، هم به مراسم کفن و دفن پدر همسرش می رسید و هم افتخار خدمت به زائران اربعین را تجربه می کرد. او همان طور که جارو می زند، می گوید: با اینکه روزی ۹ ساعت در این گرما کار می کنم، اصلا خستگی برابم معنایی ندارد.

رحیم در جواب این سؤال که وقتی چشمش اولین بار به گنبد حرم علی بن ابی طالب^(ع) افتاد، چه آرزویی داشتی، می گوید: برای آمرزش پدر همسرم دعا کردم، چون خیلی دوست داشت من در این سفر باشم؛ حتی به این قیمت که در مراسم خاک سپاری اش حضور نداشته باشم.

۶۰ پاکبان منطقه ۹ و ۱۰ در ایام اربعین
به نظافت شهر نجف کمک کردند

قلب های جارو به دست

رضاریاحی اساعت از ۹ شب می گذرد؛ وقتی سایه ها بلند شده و خستگی روز، بر شانه های زائران سنگینی می کند، اما در کوچه های نجف، داستان دیگری در جریان است. اینجا، شیفت کاری عوض می شود و پاکبانان منطقه ۹ از ساعت ۱۰ شب تا ۶ صبح برای خدمت به خیابان می آیند و بعد، ساعت ۶ صبح شیفت خود را به پاکبانان منطقه ۱۰ تحویل می دهند. در این جابه جایی تقابل زیبایی از میان خستگی و اراده شکل می گیرد. شصت قهرمان از دل مناطق ۹ و ۱۰ شهرداری مشهد، در حالی که ساعت هاست با آفتاب بی رحم نجف مبارزه کرده اند، هنوز در میدان ایستاده اند.

اگر نگاهی به چهره های آفتاب سوخته آن ها بیندازید، گویی در یک «نمایشگاه عکاسی زنده» از مردانگی ایستاده اید؛ مردانی که عرق از سر و رویشان شره می کند و گویی هر قطره این عرق، برای رسیدن به آستان امام حسین^(ع) است. اینجا، روایت انسان های متفاوتی است: از مدیری که پشت میز را برای این خدمت رها کرده، تا آن جوان دهه هشتادی که اولین افتخار کاری اش را در خدمت به خاندان اهل بیت^(ع) می بیند؛ از پاکبانی که بادی پر از نگرانی، فرزند بیمارش را در مشهد به خدا سپرده و اینجا در نجف، با عرق جبین، آرامش زائران را انتخاب کرده است، تا آن کسی که نامش در دقیقه نود در فهرست مسافران اربعین قرار گرفت و شد زائر اولی. این شصت نفر، نه تنها با جارو و سطل، بلکه با «اذن خدمت» از امیرالمؤمنین^(ع) آمده اند تا در میان عرق و گرد و غبار، مسیر عشق را برای زائران اربعین پاکیزه نگه دارند.

